

www.csr.ir

## زن در سازواره

### جامعه‌شناختی «المیزان»\*

برگردان: پروانه فرداد

اثر در نوع خود کوشش قابل توجهی است که می‌تواند تلاش‌های کامل‌تری در پی داشته است.

#### المیزان در تفسیر قرآن

کتاب المیزان یک دوره بیست جلدی است که چاپ سوم آن رامؤسسه «دارالاعلمی للمطبوعات» در بیروت (لبنان) با این حاشیه منتشر ساخته است: کتابی جدید شامل مباحث علمی، فنی، فلسفی، ادبی، تاریخی، روائی که قرآن را به قرآن تفسیر می‌کند.

علامه محمدحسین طباطبایی در دهه هشتاد وفات کرد، با این وجود تازگی مباحث و

#### چکیده

دکتر زهیر غزاوی نویسنده این مقاله در پی ترسیم جایگاه زنان در نظریه اجتماعی حکیم متاله، علامه طباطبایی (قدس سره الشریف) می‌باشد، ولی همان‌گونه که خود معترف است نظریه ایشان به شکلی بسیار کامل و مفصل در «المیزان» به رشته تحریر درآمده و مجالی وسیع را به خود اختصاص داده است و طرح آن در محدوده این مقاله، احیاناً نقصانی بر آن وارد ساخته است. به‌زعم مترجم، قطع و وصل‌هایی که مؤلف در نظریه جامع و یکپارچه صاحب‌المیزان اعمال کرده، ممکن است ابهام‌هایی را به دنبال داشته باشد، هر چند این

\* این مقاله برگردانی است از اثری که توسط آقای دکتر زهیر غزاوی نویسنده شهیر فلسطینی به رشته تحریر درآمده است. این مقاله در مجله **الثقافه الاسلامیه** وابسته به رایزنی فرهنگی ج.ا.ایران در سوریه، در شماره ۸۱-۸۲ ذیحجه ۱۴۲۰ هجری قمری منتشر شده است.



کوشش در احاطه بر علوم انسانی ماقبل زمان مؤلف از ویژگی‌های این اثر است به گونه‌ای که امکان ندارد پژوهشگری بتواند به یک منبع علمی با چنین شمولیت در حوزه مباحثی که ملهم از قرآن کریم است و یا در خدمت تفسیر مضامین آن درمی‌آید، دست یابد.

علامه طباطبایی نظریه اجتماعی را از قرآن استخراج کرده و در کتاب خود به رشته تحریر درآورده است و به این ترتیب نظریه خاص وی در علم جامعه‌شناسی انسانی تکوین می‌یابد، همان‌گونه که دیگران به چنین امری مبادرت ورزیده و تعدد در اجتهاد و تأویل قرآن کریم را متحقق ساخته‌اند.

ایشان در روند تألیف و تنظیم میزان صدها بررسی در آیات قرآن به عمل آورده است و از روزنه اشارات گذرایی که در سوره‌های معینی وجود دارد، به تحلیل کاملی از زندگی پرداخته است. وی از یک سو بر شمولیت قرآن کریم تکیه دارد، و از سوی دیگر پویایی و پرداختن به مضامین جدید و حذف مضامین قدیمی را مطرح می‌کند.

آقای کلاتری مؤلف «راهنمای میزان» در جلد بیست و یکم اظهار می‌دارد که یکی از ویژگی‌های این کتاب، گذشته از تفسیر اجمالی و متعارف آیات الهی، تدوین مباحث علمی، فلسفی، اجتماعی، تاریخی و کلامی عمیق، مهم و مفصلی است که به مناسبت برخی آیات مطرح می‌شود و این شیوه در میان تفاسیر قرآن بی‌نظیر است؛ اما گزینش موضوعات بحث بستگی به الهام بخشی آیات برای مؤلف دارد و

خواننده نمی‌تواند پیش‌بینی کند که چه موضوعاتی مورد بررسی قرار خواهد گرفت؛ به عنوان مثال آیات کریمه ۱۱۶-۱۲۰ از سوره مائده که این‌گونه آغاز می‌شود: «و اذ قال الله یا عیسی بن مریم أنت قلت للناس اتخذونی و اتی الهین من دون الله، قال سبحانک ما یكون لی أن أقول مالیس لی بحق ان کنت قلتہ فقد علمتہ»، الهام بخش موضوعی بسیار طولانی شده که هشتاد صفحه از جلد ششم را به خود اختصاص داده است و مربوط به ادب رفتار پیامبران در مقابل خدای تعالی می‌باشد که در ضمن آن برخی آداب رسول خدا (ص) در مقابل خداوند و مردم گنجانده شده است، با علم به این که این موضوع که الهام بخش بحث مهمی برای علامه طباطبایی است، فی حد ذاته، با این آیه یعنی مخاطب قراردادن حضرت عیسی (ع) و گفتگو با وی، ارتباط اندکی دارد.

بنابراین روش بحث در تفسیر میزان با هدف اصلی کتاب هماهنگ است. آن هدف، صرفاً آرایه تفسیر لغوی قرآن کریم یا بیان اسباب نزول آیات - که محور اصلی کوشش مفسران در سایر کتب تفسیری بوده - نیست بلکه آرایه یک کتاب پژوهشی درجه اول می‌باشد.

علامه طباطبایی موضوعاتی بسیار متعدد را به گونه‌ای کاملاً غنی به بحث می‌نشیند. این موضوعات اجمالاً به علوم انسانی تعلق می‌گیرد و یا علم انسانی بر قله آن می‌ایستند. ناگفته نماند که فروگذاری ذکر منابع پژوهش در این کتاب (چنان که ظاهر است) با شیوه متعارف زمان مؤلف همخوانی دارد. در عین حال که کتب

گذشتگان حاوی اشاراتی راجع به مراجع، روات و یا منابع بحث در مطاوی خویش می باشد - هر چند که در حد استانداردهای مقبول علمی پژوهشی نباشد - اما در این کتاب به هیچ منبعی اشاره نشده است و این مطلب نشانه آن است که مورد وثوق بودن کتاب در زمان خود برای اعتماد به متانت بحث و درستی اقتباس های آن کافی بوده و این شیوه در نزد محققان شرق و غرب از سابقه برخوردار است.

### مسئله زن

جا دارد که این عنوان در رأس عناوین نظریه اجتماعی قرار بگیرد، زیرا مسئله حقوق زن در طول تاریخ بحث برانگیزترین مسئله بوده است. در عصر حاضر چرخ جهان به دست مردان می گردد و تاریخ نشان می دهد که مردان از آغاز رهبری عالم را به عهده داشته اند. یعنی زن از نظر منزلت و جایگاه رتبه دوم را حایز است، هر چند که برخی مکاتب، و علی الخصوص مکاتب مادی گرا، از دوره های مادر سالاری سخن به میان می آورند که رهبری اجتماعی به دست زنان بوده است، ولی این مطلب از نظر علمی به عنوان یک حقیقت تاریخی قطعی پذیرفته نشده است.

به هر حال، واقعیت این است که زنان در سلسله مراتب اجتماعی، جایگاه دوم را اشغال کرده اند و همین امر موجب شده است که جنبش های زنان با هدف دستیابی به مساوات در حقوق و وظایف فعال شود تا آنجا که قرن بیستم «قرن زن» نامیده شده و موج مبارزه

بین دو جنس در سطح درگیری های اجتماعی ظاهر شده است. در نتیجه زنان به آزادی رسیده و بسیاری از حقوق سیاسی همانند حق انتخابات و رهبری اجتماعی و تعیین سرنوشت خویش را بدون مصلحت اندیشی مردان دارا شده اند.

سال ۱۹۷۵ از طرف سازمان ملل متحد سال جهانی زن نام گرفت و از آن تاریخ به بعد این مسئله در دستور کار این سازمان جای گرفت. متعاقباً دهه ای به عنوان «دهه زن» اعلام شد (۱۹۷۶-۱۹۸۵) که تلاش های بین المللی را در جهت بررسی جایگاه زنان و حقوق و مشارکت آنان در فرآیند تصمیم گیری در کلیه میادین بسیج کرد. در سال ۱۹۷۶ مجمع عمومی سازمان ملل قطعنامه ای را به تصویب رساند و خواهان رفع کلیه تبعیض ها علیه زنان شد. این قطعنامه از سال ۱۹۸۱ جریان یافت و حاوی موازین بین المللی در مورد مساوات بین دو جنس بود. آن گاه چهارمین کنفرانس بین المللی در سال ۱۹۹۵ در پکن منعقد شد که نقطه عطفی در کارنامه این مبارزه به شمار می رود. با این وجود اعتقاد عمومی بر آن است که مشارکت فعالانه زن در جوامع انسانی هنوز غیر قابل تحقق است. بسیاری از محافل اجتماعی بین المللی بر این باورند که تفاوت های موجود میان فعالیت های زنان و مردان، مبتنی بر تفاوت های بیولوژیک مهمی است که میان آن دو وجود دارد و ربطی به شکل توزیع کار در میان دو جنس بر اساس اعتبارهای اجتماعی ندارد. بنابراین برابری زن و مرد در میدان های سیاست، اقتصاد، مدیریت، قانون گذاری، تربیت و خانواده

هنوز دور از دسترس است. زنان پیوسته در تمامی زمینه‌ها، به گونه‌ای موجه و یا غیرموجه، باتبعیض و بدرفتاری مواجه‌اند و پیامدهای تقسیم ناعادلانه کار مأجور و یا غیرمأجور را متحمل شده و در حاشیه اجتماع قرار می‌گیرند، حقوقشان انکار شده و همچون عنصری مطرود از فرآیند تصمیم‌گیری و مشارکت در حیات اجتماعی، نیازمند خدمات و پشتوانه‌های اجتماعی ضروری و لازم می‌باشند.<sup>(۱)</sup>

برخی محققان معتقدند که آنچه مذکور افتاد، اختصاص به زنان ندارد، بلکه در تمام جوامع انسانی هر دو جنس را دربر می‌گیرد و دلیل آن را عوامل اقتصادی و سیاسی می‌دانند. پاره‌ای نیز بر آن عقیده‌اند که پرداختن به تبعیض جنسی به شکلی مجرد از تنازع طبقاتی اجتماعی و محرومیتی که گریبانگیر برخی طبقات جامعه می‌شود، امری مردود است.

به هر حال، علی‌رغم این که ظاهراً زنان در کشورهای پیشرفته بیش از همجنسان خویش در کشورهای توسعه‌نیافته و نیز کشورهای اسلامی به حقوق خویش رسیده‌اند، ولی نباید از نظر دور داشت که این مسئله تاحدودی فریبنده است، چه زنان در مقابل نیل به حقوق اقتصادی مثبت خویش به سقوط در درجات انسانی گرفتار شده‌اند. تا آنجا که زن در کشورهای توسعه‌یافته به کالایی تجاری تبدیل شده و بخش تبلیغات و مراکز فساد و فرهنگ مصرفی حاکم بر اروپا و آمریکا، جسم وی را هدفی اقتصادی تلقی می‌کنند.

در جهان عرب و کشورهای اسلامی مشخصاً شکل نزاع متفاوت است. جنبش‌های مهم زنان معتقدند که در سرزمین‌های عربی مساوات حقیقی میان زن و مرد وجود نداشته و ندایی ظالمانه برای بازگرداندن زن به خانه و عقب‌نشینی وی از حقوق خویش سر داده شده است تا او مشارکت خویش را در توسعه اجتماع و افزایش تولیدرها کند.<sup>(۲)</sup>

در این کشورها محور مبارزاتی، اعتراض به ایدئولوژی اسلامی است که محرک مردان در این گونه رفتارهای خصمانه با زنان تلقی می‌شود. هر چند این مطلب صراحتاً بیان نمی‌شود ولی واضح است که زنان اوضاع حاکم‌برخود را حاصل اجتهاد اسلامی در نصوص قرآنی مربوط به زن، و نیز تفسیر منحرف از احادیث نبوی می‌دانند و معتقدند که این افکار متحجرانه همواره توجیه‌کننده عقب‌ماندگی زنان بوده است.<sup>(۳)</sup> در عین حال، گروه‌هایی از زنان اعتقاد دارند که فهم نادرست از اسلام در مسایل مربوط به زنان نقشی مهم ایفا کرده است، در حالی که اسلام اساساً حقوق زن و مرد را مساوی قرار داده است، که از آن میان می‌توان به حق حکومت و حق قضاوت، که حقوقی سیاسی شمرده می‌شوند، اشاره کرد.<sup>(۴)</sup>

در اینجا است که ضرورت ارایه یک نظریه اسلامی دقیق درباره زن روشن می‌شود، و چنین کوششی در تفسیر منابع اسلامی و تأویل آن بروز نظریات مختلفی را دربر داشته است. علاوه بر این، فاصله غیرقابل انکاری میان نظر و عمل در مسئله زن وجود دارد. زیرا بسیاری

براین باورند که نقش زن در خانواده، سرنوشت‌ساز و بسی برتر از نقش سیاسی و اقتصادی اوست. به هر حال، تضارب افکار در این مسئله افزایش یافته است و اجتهاد اسلامی بر آن است که در انتهای قرن بیستم جایگاهی بارز و پراهمیت در این میدان کسب کند.

### مسئله زن در «المیزان»

متون قرآنی مربوط به زن در جامعه اسلامی، عمدتاً در دو سوره بزرگ یعنی سوره بقره و سوره نسا گرد آمده است. علامه طباطبایی از همین دو سوره در استنباط نظریه اجتماعی خویش بهره گرفته است و ما همانند ایشان این دو سوره را مدخلی برای تبیین این نظریه در نظر می‌گیریم.

#### ۱- زن در ادوار تاریخی ماقبل اسلام

##### الف- در ملل غیرمتمدن

به طور خلاصه می‌توان گفت که زن در این جوامع همانند حیوانات اهلی و چارپایان محسوب می‌شده است. وی در زمره اموال مرد قرار داشت و برای خدمت و حفظ منافع وی به کار گرفته می‌شد و از این نظر فرقی با سایر حیوانات اهلی نداشت. این ملت‌ها در اروپا، آفریقا، استرالیا و آمریکا پراکنده بودند.

به نظر می‌رسد که علامه برای ترسیم وضعیت این ملت‌ها در دوره‌های گذشته به مطالعات متعددی که پیرامون وضع فعلی ایشان صورت گرفته استناد ورزیده است، به این اعتبار که آنها تغییر زیادی نسبت به قبل نداشته‌اند.

تحقیقات جدید در مورد این طوایف،

ایشان در جلد دوم کتاب، به بررسی تطبیقی پیرامون مسئله زن پرداخته و خطوط اصلی نظریه اجتماعی خویش را در چنین قالبی تکوین بخشیده است؛ یعنی برای غنا بخشیدن به نظریه اجتماعی خویش به بررسی احوال زن در جوامع ماقبل اسلام مبادرت کرده، سپس به عصر حاضر روی آورده و در این باب به مقایسه میان جوامع غربی و غیر آن می‌پردازد. با ارزیابی اجمالی مباحث مختلف کتاب المیزان، روشن می‌شود که جناب علامه به مثابه یک جامعه‌شناس، نظریه‌ای منجسم، کامل و خالی از تناقض ارایه کرده است که مجالی برای طرح کامل آن در اینجا وجود ندارد.

علامه طباطبایی در مقدمه بحث چنین می‌فرماید [ج ۲ ص ۲۶۰]: «اسلام، برخلاف

خصوصاً در استرالیا و هائیتی و سرخپوستان و بعضی قبایل آفریقا حقیقتاً بحث برانگیز است. برخی معتقدند که به عنوان مثال- تحقیقات «لیفی برول»، جامعه شناس معروف، افراطی و از دقت علمی کافی بی بهره بوده است؛ با این وجود مصداق یافتن پاره‌ای از این موارد نیز - بنابر نظر مؤلف المیزان- مؤید این مطلب است که زن در آن جوامع فقط از حقوقی برخوردار بوده که مالکش در اختیار وی قرار می‌داده است، زیرا وجودش تابع مرد، زندگی‌اش فرع بر زندگی او، و جایگاهش یک طفیلی بوده است. از نظر آن طوایف، زندگی زنان به خاطر مردان ایجاد شده است و زنان بدون اندکی استقلال در زندگی و حقوق، مطلقاً تابع وجود و زندگی مردان هستند و قبل از ازدواج پدران و بعد از ازدواج، همسران اولیای علی‌الاطلاق ایشان به شمار می‌آیند.

روم و بین‌النهرین از این جمله‌اند و احتمالاً مهم‌ترین قانونی که مورد احترام ایشان بوده، قانون حمورابی می‌باشد. این قانون، زن را بی هیچ استقلالی در اراده و عمل، تابع محض مردان می‌داند تا آن درجه که اگر زنی از اطاعت همسرش سرباز زند و یا در موردی مستقلانه عمل کرد، مرد می‌تواند او را از خانه‌اش اخراج کرده و یا همسر دیگری اختیار کند و یا با او همانند کنیزان رفتار کرده و آزادی‌اش را سلب نماید. وانگهی اگر در تدبیر منزل خطایی مرتکب شده و اسراف و تبذیری روا دارد، در محکمه قاضی محاکمه شده و در صورت اثبات جرم، مجازات او غرق شدن در آب است.

در سال ۴۰۰ قبل از میلاد، قانون رومی رواج یافت. این قانون هم‌اکنون به عنوان قدیمی‌ترین قانون مترقی در تمدن انسانی، در دانشکده‌های حقوق تدریس می‌شود و در قوانین مربوط به زن مباحث قابل توجهی دارد. این قانون، شکل معروف پدرسالاری را برای خانواده ترسیم کرده و استقلال قابل توجهی به سرپرست خانواده اعطا می‌کند. این استقلال حتی به ربوبیت سرزده و وی را معبود اهل خانواده قرار می‌دهد، و از چنان اراده نافذ و قاطعی برخوردار است که می‌تواند عقوبت قتل را در مورد هر یک از افراد خانواده‌اش اجرا کند. زن در چنین خانواده‌ای تابع محض بوده است. حق خویشاوندی و توارث مخصوص مردان بوده و زن کاملاً از ارث بی بهره بود. ولایت مطلقه سرپرست خانواده حتی به او

رابطه مالکیت بین زن و مرد- بنابر تحقیقاتی که مؤلف مورد استناد قرار می‌دهد- به مرد امکان می‌دهد که زن را همچون کالا خرید و فروش کند و یا برای تمتع و خدمت به دیگران قرض بدهد و در مقابل، زن به اطاعت مطلق تن در داده و مطامع مرد را به هر درجه‌ای که باشد تأمین کند.

### ب - در ملل متمدن

بنا به نظر مؤلف المیزان برخی ملل فاقد کتاب آسمانی بوده، ولی در میان ایشان قوانین و عادات موروثی و آیین‌های بشری وجود داشته است. ملت‌هایی چون چین، هند، مصر، ایران،



ظالمانه‌ای را که قبل از اسلام بر جزیره العرب حاکم بود مدنظر قرارداد داده و بر آن شد که شرایطی عادلانه را جایگزین آن کند. از این روی مسئله زن و حقوق و تکالیف وی بخش مهمی از آیات قرآن را به خود اختصاص داده است.

با توجه به تصویری که قرآن کریم و متون تاریخی از اوضاع اجتماعی زن به دست می‌دهند مختصراً می‌توان گفت که زنان مطلقاً ارث نمی‌بردند، دختران زنده به گور می‌شدند - قصه‌های مشهور بنی تمیم بانعمان بن منذر گویای این حقایق تلخ است - و نظام تعدد زوجات بی‌هیچ حد و حصری حاکم بود. تولد فرزند دختر شوم بود و نظام ادعای فرزند پسر و الحاق او به خانواده حتی از طرق نامشروع شایع بود. هر گاه چند مرد مدعی پسری بودند که از زنی فاسق پدید آمده بود، آن فرزند به پدر قوی‌تر و بانفوذتر ملحق می‌شد. غالباً زن هیچ استقلال نداشت، ولی جوامع اشرافی و به ویژه جوامع شهری به نوعی زنان را از استقلال برخوردار کرده بود. این مسئله در سیره خدیجه بنت خویلد، زوجه رسول خدا، مشهود است.

اوضاعی که مورد اشاره قرآن کریم قرار می‌گیرند، مشابه اوضاعی است که در مورد امم گذشته ذکر شد، یعنی زنان را در مفاسد به کار می‌گرفتند و برای بهره‌مندی روان یا حمل غیرشرعی قرض می‌دادند تا از طبقه اشراف صاحب فرزندی شوند. گفتنی است که روابط اجتماعی عرب‌ها بر عرف قبیله‌ای از یک سو و تقلید از ملت‌های متمدن مجاورشان چون ایران و روم و حبشه از سویی دیگر مبتنی بود و از

اجازه می‌داد که رابطه زوجیت را میان محارم ایجاد کند.

در این قانون، زن طفیلی محض است. زمام حیات واراده اوبه دست سرپرست خانواده می‌باشد و طبق میل وی با او رفتار می‌شود. می‌تواند او را بفروشد، هدیه کند، برای تمتع و یا ادای دین قرض بدهد و حتی می‌تواند او را بکشد. اموال زن به وی تعلق داشته و او را به هر که بخواهد تزویج می‌کند. از تبعات این پدرسالاری، ظهور جامعه‌ای مردسالار است که زن در حاشیه آن پنهان شده و بی‌هیچ حقی وظیفی برعهده دارد و فقط برای لذت و تولید مثل معتبر شمرده می‌شود. مردان تنها شهروند حقیقی به شمار آمده و این امر، موجب رونق پسرخواندگی و الحاق فرزندان ذکور به سرپرست خانواده بود تا نسل ایشان منقرض نشود.

قابل توجه است که یونانیان نیز با آن درجه عالی از پیشرفت‌های فرهنگی با ملت‌های سابق الذکر تفاوت چندانی نداشته و حتی سنت تعدد زوجات در میان آنان نیز رایج بوده است. ولی همسر اول بنا بر قانون، همسر رسمی محسوب شده و دیگر همسران، غیررسمی به شمار می‌آمدند. ناگفته نماند که یونان دانشمندانی چون سقراط، افلاطون و ارسطو را در خود پروراند و فلسفه‌اش پیشرفتی اعجاب‌آور داشت ولی زنان در شرایطی دهشت‌باری به سر می‌بردند.

### ج - عرب در دوره جاهلیت

ناگفته پیداست که قرآن کریم شرایط اجتماعی



قانون خاصی تبعیت نمی کرد. (۵)

۳- موقعیت اجتماعی زن  
 ۴- احکام مساوات بین دو جنس  
 ۵- ناهماهنگی اخلاق و تربیت اجتماعی با نظریه اسلامی در عمل و اجرا

### ۱- قوامیت و تفاوت‌ها

علامه طباطبایی با توجه به مسئله فطرت، این دو آیه کریمه را تفسیر می کند: «الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم علی بعض و بما أنفقوا» [النساء، ۳۴] و آیه «و لهن مثل الذی علیهن بالمعروف و للرجال علیهن درجه» [البقره، ۲۲۸]

علمای اسلام متفق القول اند که آیه اول به چارچوب خانواده اختصاص دارد ولی آیه دوم با وضوح بیشتری به برتر بودن مرد اشاره دارد و او را در درجه بالاتری قرار می دهد. پس المیزان چگونه این مسئله را حل و فصل می کند؟ علامه طباطبایی در باب مسئله فطرت، این گونه در مقام تبیین برمی آید: «وظایف اجتماعی و تکالیف اعتباری منشعب از آن، با قوای طبیعی انسانی به سامان می رسند و همین قوای فطری طبیعی با ویژگی خاص خویش، انسان را به سوی زندگی اجتماعی سوق داده و نوع بشر تقریباً در هیچ دوره‌ای از ادوار بشری از آن روی گردان نشده است. هر چند بعید نیست اجتماعی که سیری متعادل و طبیعی دارد دستخوش اموری شود که صحت او را به فساد و کمال او را به نقص تبدیل کند، همان گونه که بدن انسان نیز دچار چنین حالتی می شود...»

زنان در این جامعه جایگاهی نداشته و فقط نیازهای ضروری مردان را برآورده می کردند و به همین دلیل استغنا از ایشان امکان پذیر نبود. از این رو، اسلام با قوانین خود بر آن شد که وضع زن را تغییر دهد و موقعیتی عادلانه به آن ببخشد تا در آینده نیز به تبع شرایط اجتماعی و اجتهاد و تأویل قرآن و سنت نبوی به بهترین وجهی متحول شود.

### مروری بر قوانین اسلامی مربوط به زنان

از نظر جناب علامه، قوانین اسلامی خاستگاهی فطری داشته و با صفات تکوینی انسان کاملاً هماهنگ است. اسلام با قوانین فطری خود، تحولی بنیادین و منحصر به فرد در وضعیت زن به وجود آورد، زیرا قانون فطرت زن و مرد را یکی می داند و دیدگاه‌های سابق الذکر را کاملاً مردود می انگارد. ولی آنچه در عصر حاضر در رابطه با مساوات دو جنس بحث‌های زیادی را برانگیخته است آن است که قرآن بر اساس منطوق دو آیه قرآنی، مرد را یک درجه بر زنان برتری بخشیده و برایشان قوامیت قایل است. این حکم قرآنی بحث‌های عمیقی را به دنبال داشته است که هماهنگی و هم خوانی آن را با استقلال انسان زیر سؤال می برد.

مؤلف المیزان در طرح قضیه زن از مسئله قوامیت و میزان مشروعیت آن آغاز کرده است و می توان به طور خلاصه، اهم عناوین را در باره مسئله زن در المیزان این چنین مطرح کرد:

۱- قوامیت و تفاوت‌های فطری بین دو جنس



نقش جنسیت در رفتار (sex-role behavior)، مجموعه رفتارهایی است که از نظر بیولوژیکی (مرد یا زن بودن) در اجتماعی خاص موجب تمایز انسان‌ها می‌شود. این چیزی غیر از رفتارهایی است که به طور خاص به هر یک از افراد منتسب می‌شود (stereotype)، که از ساختار ویژه‌ای برخوردار است. این پژوهش‌ها مجموعه صفاتی را که به طور عام و غالب به مردان و یا زنان اختصاص دارد، تعیین می‌کنند. برای مثال مردان، ستیزه‌جو، ترشرو، دوراندیش، مستبد، مغرور، مطمئن، شکاک، متأنی، سلطه‌جو، فعال، حکیم، لجوج، واقع‌گرا، نابغه، مخترع، قویدل، فرصت‌طلب، صریح، متکی به نفس، قوی و تندرو می‌باشند، اما زنان غالباً، همیار، عاطفی، ترسان، گردنکش، یاری‌دهنده، حساس با اخلاص، مهربان، گرم، محتاط، وابسته، تحریک‌پذیر، بی‌پروا، دوستدار موسیقی سطحی و متفرعن می‌باشند.

این خصوصیات، حاصل پژوهش‌های رفتاری در جامعه آمریکا می‌باشد که توسط ویلیامز وبست (۱۹۷۷)<sup>(۷)</sup> بر روی نمونه‌های پراکنده در آن اجتماع صورت گرفته است با عنایت به این که در قوانین ایالات متحده آمریکا به مثابه یک نمونه جهانی، حالت مساوات بین دو جنس برقرار است.

بحث در باب ویژگی‌هایی که به هر یک از دو جنس زن و مرد اختصاص می‌یابد، ما را بر آن می‌دارد که جوای پژوهش‌هایی دقیق‌تر باشیم، همانند آنچه محقق‌هایی چون ماری بیگر (۱۹۸۷)<sup>(۸)</sup> به آن پرداخته و طی پژوهشی مهم،

آیا مباحث علمی موجود و به ویژه علوم جدید این مطلب را مورد تأیید قرار می‌دهد؟ قبل از این که نمونه‌های علمی دقیق و ملموس ارائه شود، بهتر است دیدگاه مؤلف المیزان را تکمیل کنیم.

ایشان به اختصار می‌فرماید: «تمام موجودات و از آن جمله انسان‌ها برای هدف خاصی آفریده شده و در همین راستا به وسیله قوای خاصی مجهز شده‌اند. آن حیاتی ضامن سعادت انسان است که اعمالش کاملاً بر فطرت و خلقت منطبق باشد، چنان که خدای تعالی می‌فرماید: «فاقم وجهک للدين حنيفا فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله ذلك الدين القيم» [الروم، ۳۰].

در اینجا مساوات مردم در فطرت مورد بررسی قرار می‌گیرد: «تحقق عدالت اجتماعی به این معنی نیست که هر موقعیت و مقام اجتماعی به هر یک از افراد اجتماع تعلق بگیرد، مثلاً مجانبین و یا کودکان در موقعیت انسان‌های عاقل و مجرب قرار بگیرند [...] بلکه تحقق عدالت اجتماعی به آن است که هر صاحب حقی به حق خود برسد و مکانت مناسب خود را حایز گردد. آن‌گاه بی‌درنگ به تفسیر آیه کریمه «و لهن مثل الذی علیهن بالمعروف وللرجال علیهن درجه» می‌پردازد با این بیان که آیه در عین تعیین اختلاف، صراحت در تساوی دارد.<sup>(۶)</sup>

### پژوهش‌های علمی چه می‌گویند؟

در این پژوهش مقصود از نوع جنسیت و یا

اجمالاً تفاوت‌های دو جنس را در زمینه‌های مختلف، خصوصاً در رابطه با احساسات، ادراک و حافظه بررسی کرده است. وی همچنین اختلاف‌های جسمانی زنان و مردان را مدنظر قرار داده و تأثیرات مهم مسایلی همچون حیض، نفاس و استحاضه را بر روحیات زنان گوشزد نموده است.

از میان موارد مورد اختلاف می‌توان به چند نکته اشاره نمود: زنان غالباً مسایل شخصی خود را بر آشنایان و یا غیره عرضه می‌کنند ولی برخلاف ایشان، مردان زندگی خصوصی خود را قلعه‌ای مهمی می‌دانند که احدی حق ورود به آن را ندارد.<sup>(۹)</sup> علاوه بر این در بعد اجتماعی نیز تفاوت‌هایی وجود دارد، مثلاً زنان بیشتر اجتماعی هستند، در صورتی که مردان به انزوا گرایش دارند. عکس‌العمل‌های دو جنس در مقابل محرک واحد نیز متفاوت است. گذشته از اختلافات ظاهری جسمانی، اختلاف در ترشحات غدد، قدرت عضلانی، رشد شخصیت، امور اخلاقی و ارزیابی اشیا، افعال، خواسته‌ها، آرزوها و رویاها<sup>(۱۰)</sup> در هر یک از مشهود است.

از این روست که مردان فطرتاً مستعد عهده‌داری حکومت هستند (ولی ناگزیر باید به اجتهاد فقها در عصر حاضر پیرامون ولایت زن اشاره کنیم. برخی از ایشان که از مراجع شیعه به شمار می‌روند<sup>(۱۱)</sup> قایل به جواز ولایت زن در کشورهای اسلامی شده‌اند). علامه طباطبایی به این واقعیت تاریخی اشاره می‌کند که مرد همواره در طول تاریخ، حکومت و ولایت را به عهده داشته و همان‌گونه که نصوص اسلامی

اشاره می‌کند این امر با فطرت وی هماهنگ می‌باشد. این همان مطلبی است که مورد تأکید پژوهش‌های تربیتی غربی قرار گرفته است به این معنی که نتیجه بررسی‌های موجود، پیرامون ارتقای زنان از مشاغل عادی به مراتب عالی‌تر نشان می‌دهد که در عالم سیاست، هر چه مراتب بالاتر رود، مشارکت زنان کمتر است. این پدیده، ریشه در علل و اسباب مختلفی دارد که از آن میان می‌توان علل فیزیولوژیک و عوامل اجتماعی را برشمرد. ولی حقیقتاً همه این عوامل دست به دست هم داده تا میدان را در مقابل مردان بگشاید و این همان نقطه تبلور نظریه اجتماعی اسلام در کتاب المیزان است. با این وجود، در کنار عوامل فیزیولوژیک، نمی‌توان نقش تأثیرات اجتماعی را بر رفتارهای هر یک از دو جنس نادیده انگاشت، به نحوی که ناسازگاری بین این دو عامل موجب تغافل از تفاوت‌های رفتاری زنان و مردان و نقشی که هر یک می‌توانند در ایجاد جامعه مطلوب انسانی ایفا کنند، شده است.

مردان در زمان کودکی (فطرتاً) در برابر اختلافات والدین، به نحوی متفاوت از دختران متأثر می‌شوند. آمارها گویای این واقعیت‌اند که تأثیر طلاق والدین بر کودکان پسر بیش از دختران است. پسران بیش از دختران دچار احساسات حزن‌آلود و یأس‌آور می‌شوند. پسران از نظر روحی و جسمی آسیب‌پذیرتر و شکننده‌تر هستند و حساسیت بیشتری نسبت به مسایل پیرامون خود نشان می‌دهند. به همین دلیل بیش از زنان به بیماری‌های روحی مبتلا می‌شوند و

عمرشان کمتر از زنان است.<sup>(۱۳)</sup> همچنین با توجه به این که والدین همواره طرفدار پسران هستند، این رفتارها احساس برتری بر زنان را در وی تشدید کرده و آتش تمایل به تسلط و شورش و رقابت و نزاع را در درون وی شعله ور می‌سازد.

در عصر حاضر که زنان برای مساوات کامل با مردان صف‌آرایی کرده‌اند، واقعیت‌های بحث‌برانگیزی مطرح می‌شود که احیاناً مورد تقبیح تشکلهای طرفدار مساوات کامل زنان و مردان است. آنان به ناحق مردان را متهم می‌کنند که زنان را به صفوف عقب‌تر رانده‌اند، ولی واقعیت انسانی - چنان که در تعاریف اسلامی آمده است - پرده از فطرت برمی‌دارد و از زبان فطرت مبین این مطلب است که زنان (با حفظ اختیار) دارای جایگاه مناسب خویش در

اجتماع هستند، و به وظیفه اجتماعی واقعی خویش که حفظ نظام اجتماعی و هسته اصلی آن یعنی خانواده است قیام می‌کنند. آنچه تحت عنوان مساوات کامل مطرح می‌شود، در جوامع پیشرفته غیرقابل اجرا است و چنان که علامه طباطبایی در المیزان به آن اشاره کرده است، دلایل بارزی وجود دارد که حفظ خانواده و نظام اجتماعی با وجود مساوات کامل بین دو جنس امکان‌پذیر نیست.

## ۲- هویت زن

انسانیت به نسبتی کاملاً مساوی میان زن و مرد به ودیعه نهاده شده است و قرآن کریم صراحتاً در آیه ۱۳ سوره حجرات به آن پرداخته است:

«یا ایهاالناس انا خلقناکم من ذکر و أنثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله أتقاکم». در نهایت آیه، آنجا که مراتب افراد را نزد خدای تعالی به حسب تقوی تعیین می‌کند و فرقی میان زن و مرد قایل نمی‌شود، مساوات به شفاف‌ترین وجه خود جلوه می‌کند و حکایت از آن دارد که زن آراسته به ارزش‌های اخلاقی در رفتارها و امور عبادی خویش برتر از مردی است که در این میدان، هم‌تراز او نیست. خداوند فقط تقوی را معیار برتری قرار داده است و از نظر قرآن مساوات فقط با تقوی متحقق می‌شود و لا غیر. چنان که مؤلف المیزان تعبیر می‌کند: «همه از یک زن و مرد آفریده شده و همانند یکدیگرند و معیار فضیلت تقوی است؛ پس هیچ تعبیری کامل‌تر و جامع‌تر از این وارد نشده است». [ص ۲۷]

خدای تعالی می‌فرماید: «انی لأضیع عمل عامل منکم من ذکر أو أنثی بعضکم من بعض» [آل عمران، ۱۹۵]، یعنی هر کس ثمره عمل خود را می‌بیند و اجرش ضایع نمی‌شود و با بیان «بعضکم من بعض» این گونه نتیجه می‌گیرد که زن و مرد بی هیچ تفاوتی در اصل و جوهر، همگان از یک نوع‌اند و هر نفس در گرو اعمال خویش است. سپس آیات دیگری به منظور توضیح بیشتر مطلب وارد می‌شود: «من عمل صالحا من ذکر أو أنثی و هو مومن فلنحییه حیاه طیبه و لنجزینهم أجرهم بأحسن ماکانوا یعملون» [النحل، ۹۷]. آن‌گاه قول خدای تعالی: «و من عمل صالحا من ذکرأ و أنثی و هو مومن فاولئک یدخلون الجنة یرزقون فیها بغير

داشته و حجم مسئولیتی که بر دوش هر یک گذاشته شده است، برمی‌گردد.

### ۳- وزن اجتماعی زن و احکام مساوات بین دو جنس

وظایف اجتماعی که هر یک از زن و مرد برای عهده‌دار شدن آن قابلیت یافته‌اند، عملاً مکانت اول را به عنوان رهبر برای مردان و مکانت دوم را همچون تابع برای زنان مشخص کرده است و این همان واقعیتی است که همواره بر جوامع غالب بوده است. حال بنگریم جناب علامه این مطلب را چگونه تفسیر می‌کند؟

وی می‌فرماید: «اسلام زن و مرد را از نظر تدبیر شئون زندگی و اعمال اراده و عمل در آن کاملاً مساوی می‌داند و هر یک می‌تواند با قصد و اراده در رفع احتیاجات قوای انسانی همچون خوردن و آشامیدن و دیگر ضروریات بقا، بکوشند. زنان نیز از اراده و عمل مستقل برخوردارند و بدون هیچ تفاوتی با مردان از نتایج عمل خود بهره‌مند می‌شوند، «لها ما کسبت و علیها ما کتسبت» [البقره، ۲۸۶]. پس زن و مرد در آنچه که مورد تأیید اسلام و قرآن است برابرند...». آن‌گاه مؤلف به تبیین مطلب دیگری پرداخته و می‌فرماید که خداوند اراده فرموده است که جامعه بر اساس مصالح انسانی سامان یابد؛ از این روی، دو ویژگی در زنان قرار داده است: اول آن که زنان به منزله کشتزاری برای تکون و پیدایش نوع بشر قرار داده شده‌اند و بقای ایشان کاملاً وابسته به بقای اوست؛ پس احکامی مخصوص به خود داشته و در این جنبه

حساب» [المؤمن، ۴۰]. یا آیه: «ومن يعمل من الصالحات من ذكراً و أنثی و هو مومن فاولئك یدخلون الجنة ولا یظلمون نقیراً». [النساء، ۱۲۴].

اجمالاً می‌توان گفت که خطاب‌های قرآنی متوجه مردان است و اکثریت آیات ظاهراً مردان را مخاطب خویش قرار داده است. مؤلف المیزان خاطر نشان می‌سازد که یقیناً زنان در خطابات قرآنی در کنار مردان مطرح بوده و در حالی که آیات، مسئولیت را به هر دو جنس اعطا کرده و ارزش ایشان را در پیشگاه خداوند متعال یکسان می‌داند، دیگر نیازی به تکرار خطاب نیست. در این مورد، مؤلف مثالی ملموس را مطرح می‌کند تا رابطه قراردادهای اجتماعی را با نظریه اسلامی نفی کند. وی درباره مسئولیت زنان این چنین می‌گوید: «از جمله رسوبات خرافات که در میان مسلمین باقی مانده است و آن را از گذشتگان خویش به ارث برده‌اند و مریبان بشریت نتوانسته‌اند زنگارش را از قلوب ایشان بزایند، آن است که زنا را ننگی دائمی برای زن به شمار می‌آورند هر چند که توبه کرده باشد، ولی مرد را از این ننگ مبرا می‌دانند هر چند توبه نکرده باشد. اسلام، ننگ را در معصیت قرار داده است و زن و مرد در آن حکمی یکسان دارند». [ص ۲۷۱]

پس هویت واقعی زن همان حالت مساوات کامل با مرد در مقابل خداوند است و این همان جوهر دین در مجال نظر و عقیده است... سعی برای رضای خدای سبحان. آن‌گاه وجه افتراق میان هر یک از ایشان به وظیفه‌ای که در زندگی

با مردان متفاوت اند.

جنس اختصاص یافته و دیگری را در آن بهره‌ای نیست مانند افزونی سهم الارث در مردان و معاف کردن زنان از مسئولیت هزینه خانواده. پس زینده نیست که زنان آرزومند موقعیت مردان شده و علی‌العکس.

برخی از این فضیلت‌ها نیز ثمره عمل عامل است و هر شخصی با کوشش خویش می‌تواند به آن نایل شود همانند علم، ایمان، عقل و تقوی: اینها فضایی هستند که خداوند به هر که اراده کند، می‌دهد. این امر درباره مسئله قوامیت نیز صادق است. یعنی زنان نباید آرزومند این فضیلت اختصاصی مردان باشند».

مؤلف المیزان معتقد است که قوامیت فضیلت الهی است که اگر زنان در آن طمع کنند موجب اختلال نظام اجتماعی می‌شود، ولی آیا سایر فضایل با این فضیلت همسنگ هستند؟

چه بخواهیم و چه نخواهیم واقعیت موجود حکایت از آن دارد که همواره مردان به زنان به چشم حقارت نگریسته‌اند، و هیچ یک از نظریه‌های تساوی طلب نتوانسته‌اند مانع این پدیده شوند. حتی براساس پژوهش‌های علمی سابق الذکر، جوامع پیشرفته غربی، بیش از سایر جوامع از چنین نگرشی برخوردار بوده‌اند و هرگاه زنی در آن جوامع بتواند بر مردان پیشی بگیرد، امری غیر عادی جلوه می‌کند که اعجاب برانگیز بوده و دستمایه تافخر برای آن زن می‌شود. جالب توجه آن که مؤلف در خلال نظریه اجتماعی خویش به ماهیت واجباتی که بر عهده زن است اشاره دارد و علم به اصول

از نظر مؤلف، این پدیده جزو ویژگی‌های زن می‌باشد و نباید آن را به عنوان نقیصه قلمداد کرده و گمان رود که مردان در این زمینه از زنان برتر هستند. ویژگی دوم آن است که زن موجودی لطیف است و به رقت احساسات آراسته است. این ویژگی بستگی تام با احوالات و تکالیف اجتماعی مربوط به وی دارد و حقیقتاً آیا اگر زن به این ویژگی آراسته نبود می‌توانست در جذب مردان به ازدواج و بقای نوع انسانی توفیق یابد؟! مشهور است که عملاً رقت و لطافت از حالات ضعف انسانی است ولی عناصر نیرومند و پیروز در میادین مبارزه را منقاد ساخته است چه زنان عمدتاً در جنگ‌هایی که یک سوم روند تاریخ را به خود اختصاص داده است مشارکت نجسته و مردان به تنهایی این وظیفه جسمانی خطیر را به عهده داشته‌اند و گاهی تا مرز توحش پیش رفته‌اند.

با این همه، علامه طباطبایی ما را به یک آیه قرآنی مهم که به نظریه اجتماعی قرآن مربوط شده و هر دو گروه زنان و مردان را مورد خطاب قرار داده، اشاره دارد: «ولا تتمنوا ما فضل الله به بعضکم علی بعض، الرجال نصیب مما اکتسبوا و للنساء نصیب مما اکتسبن، و اسألو الله من فضله ان الله کان بکل شیء علیماً». [النساء، ۳۲]، سپس به تفسیر آن پرداخته و اجمالاً نظریه خویش را این گونه تقریر می‌کند:

«اعمالی که هر یک از زن و مرد به جامعه خویش ارائه می‌دهند همان ملاک فضیلت ایشان است که برخی از این فضایل تنها به یک

دین و معارف را از جمله این واجبات بر می‌شمارد، در حالی که اشتغال به حرف و صنایع تولیدی و تعلم علوم و صنایع و مشاغل عام‌المنفعت با حفظ حدود شرعی بر وی واجب نیست. ولی اگر توانایی آن را داشت (بدون هیچ مانعی) فضلی برای او به شمار می‌رود که می‌تواند به آن ببالد و این مورد تأیید اسلام بوده و حتی تفاخر به آن در اسلام جایز شمرده شده است. [ص ۲۷۳]

جناب علامه برای تأیید گفتار خویش در مورد جواز کوشش زنان برای نیل به مراتب عالی از سنت نبوی بهره می‌گیرد و به سیره زنانی که با رسول اکرم (ص) معاشر بوده‌اند و نیز زنان اهل بیت (ع)، همچون حضرت خدیجه، حضرت فاطمه، حضرت زینب، حضرت سکینه و سایر زنانی که جایگاه اجتماعی بارزی داشته‌اند اشاره می‌کند. آنگاه این چنین می‌فرماید: «زن در تمام احکام عبادی و حقوق اجتماعی همانند مرد است و در تمام اموری که مردان مستقلاً به آن مبادرت می‌ورزند همانند ارث، کسب، معامله، تعلم، تعلیم احقاق حق و دفاع از حق و ...، مستقل می‌باشد. همچنین نفقه او بر مرد چه پدر و چه همسر واجب می‌باشد. مرد باید حداکثر توانایی خویش را در حمایت از وی اعمال کند تا جایی که جان و ناموس وی از هرگونه تعرض و حتی از گفتار بد درباره اش مصون باشد. سپس حق تربیت و پرستاری فرزند به او سپرده شده و در ایام عادت و نفاس از عبادت معاف است و .. [ص ۲۷۲].

**چرا سهم الارث زن از مرد کمتر است؟**  
مؤلف المیزان براساس تاویل قرآن - معتقد است که این مطلب مرتبط است با مکلف بودن مرد به پرداخت نفقه (چه پدر باشد و چه همسر)، یعنی واقعاً سهم الارث هر دو مساوی بوده ولی یک سوم از سهم زن در مقابل نفقه‌ای که بر عهده مرد است به او اعطا می‌شود و عملاً زن یک سوم را به مرد می‌دهد تا نصف را از او بگیرد و حقیقتاً - به تعبیر ایشان - دو سوم اموال در دنیا متعلق به مردان است و عین آن را مالک هستند و دو ثلث هم متعلق به زنان است که یک سوم را مالک بوده و از یک سوم دیگر نیز به عنوان نفقه بهره مند می‌شوند.

آن‌گاه علامه طباطبایی مطلب را در قالبی بحث برانگیز ادامه می‌دهد: «غالباً مردان به دلیل تعقل بیشتر، تدبیر اموال و تصرف آن را در اختیار دارند و زنان به دلیل غلبه احساسات، بیشتر مصرف کننده‌اند». سپس مؤلف در جلد چهارم (صص ۲۲۲-۲۳۳) بحثی مفصل پیرامون نابرابری ارث ترتیب می‌دهد و مقایسه‌ای وسیع پیرامون ارث در قانون‌های گذشتگان و قانون ارث در اسلام انجام می‌دهد. وی معتقد است که ارث در اسلام به ارحام تعلق دارد و ریشه در آن فطرت ثابتی دارد که دین اسلام در کلیه قوانین خویش آن را لحاظ نموده و فرزند خوانده‌ها را از حق الارث خارج کرده است. زنان نیز، به اعتقاد وی، یک سوم ثروت دنیا را در اختیار دارند و در دو ثلث آن عملاً تصرف می‌کنند و در مایملک خود و دخل و تصرف در آن آزادی و استقلال کامل دارند و تحت



هیچ گونه سرپرستی موقت یا دائم در نمی آیند و هیچ اشکالی ندارد که با تدبیر خویش، سرنوشت نیکو برای خویش رقم زنند» لج ۴، ص ۱۲۲۹.

پس نظریه اجتماعی اسلام سرپرستی درجه اول را به مرد اختصاص می دهد. دلیل آن فزونی تعقل در وی است و زن از این مقام برخوردار نیست، زیرا فرمانروایی او مخالف فطرت است و نقش درجه اول را در جوامع ایفا نمی کند. در اینجا این سؤال مطرح می شود که با این وضعیت آیا مجالی برای تلاش در جهت تحول مسئله زن باقی می ماند؟ خصوصاً با توجه به پیشرفت هایی که قوانین جدید حقوق زن به آن دست یافته اند.

علامه طباطبایی نمونه ای واقعی از اوضاع زنان در جهان معاصر ارایه می دهد که تمام پژوهش های مسلم جامعه شناسی آن را تأیید می کنند. ایشان می فرماید: «با این که جوامع متمدن غربی از صدها سال قبل دختران را در صفتی واحد با مردان تربیت کرده و در این راستا از هیچ کوشش فروگذار نکرده اند و منتهای کوشش را در به فعلیت رساندن استعدادها و کمالات ایشان نموده اند؛ مع الوصف در فهرست اسامی نوابغ سیاست و قضاوت و صنعتگران و فرماندهان جنگی، تعداد زنان قابل توجه نبوده و اساساً با عدد مردان که به صدها هزار می رسد قابل قیاس نمی باشد. این امر به نوبه خود شاهد صادقانه ای است که طبیعت زنان در این زمینه ها از قابلیت رشد برخوردار نیست و...»

جمله اخیر ایشان گویای واقعیتی دردناک از دیدگاه زنان جهان است، زیرا حکمرانی مردان بر جهان و تعقل ایشان مانع جنگ افروزی ها و خونریزی ها و تخریب تمدن انسانی و اخلاقی - علیرغم تمام پیشرفت های صنعتی - نشده است. پس آیا جای آن نیست که سؤال شود اگر رهبری جهان به دست زنان بود، وضع انسانی بهتری حاکم بود، جنگ های کمتری رخ می داد و رحمت و احساسات لطیف بر جهان حکم می راند؟؟

حقیقت آن است که جناب علامه طباطبایی در خلال تحلیل نظریه اش مرد را تقبیح می کند زیرا وی علیرغم تعقلش، عملاً التزامی به مسایل اخلاقی ادیان نداشته است. بنا به نظر ایشان، عصر جدید، عصر سیطره هوس ها و غیاب تعقل است و جنگ های بزرگی که تمدن جدید به بار آورده است ثمره آن می باشد. نیز می فرماید: قوانینی که بشر در جهت تساوی حقوق زن با مرد وضع کرده است وی را به حقوق سیاسی خویش و فرمانروایی نرسانده و حکمرانی مردان غیر متعهد نسبت به تعقل و تدین و ارزش های والای انسانی، بشر را به سعادت نایل نکرده است، پس حل واقعی این معضل چیست؟ بی شک نظر مؤلف از تعهد وی به اسلام سرچشمه می گیرد، همان گونه که جامعه شناسی ایشان در مسئله زن و مرد این گونه است: «برای زن حجاب و قلت اختلاط با مردان و تدبیر منزل و تربیت فرزندان زینده است.» [ص ۱۲۲۹] و مشارکت در تولید و حضور در جنگ ها به

عنوان پرستار و دستیار در مراتب بعدی قرار دارد. نهایتاً نتیجه می‌گیرد که همگامی و همراهی با آن فطرتی که خداوند برای دستیابی به جامعه برتر انسانی مقرر داشته است یگانه طریق برای سعادت بشریت می‌باشد.

#### ۴- ناهماهنگی تربیت و عقیده و عمل

علامه طباطبایی در نظریه اجتماعی خویش واقع‌گراست و از طرح فرضیه‌هایی که غیرقابل تجربه و غیرعملی است می‌پرهیزد، هر چند تلخیص نظریه ایشان و نقد و بررسی آن در صفحاتی اندک - برخلاف توضیحات مفصلی که در کتاب المیزان به همراه دارد - ممکن است تصویری خشک و سؤال برانگیز از آن به دست دهد و یا احساسات منفی را برانگیزد، به ویژه آن که اجتهادهای جدیدی در مکتب تشیع پدید آمده و حقوق جدیدی برای زنان قایل شده است، حقوقی نظیر قضاوت و حکومت که از نظر علامه طباطبایی مردود است.

با این وجود، مؤلف «المیزان» از تأثیر تربیت اجتماعی در تحقق عادلانه قوانین اسلام و حسن اجرای آن غافل نبوده و نتیجه‌گیری مهم خویش را با این بیان کامل می‌کند که ظلم‌های واقعی که هم اکنون در جوامع اسلامی گریبانگیر زنان است، نظریه ما تضعیف نکرده، بلکه آن را تأیید می‌کند. زیرا فاصله‌ای عمیق میان عقیده و عمل وجود دارد و همان است که در عملی ساختن مسایل تربیتی اسلام و به ویژه در آنچه مربوط به زن و خانواده می‌باشد خللی واضح به دنبال دارد. مردان عملاً می‌کوشند که

زن را از حقوق اسلامی خویش محروم سازند، گذشتگان، او را تحقیر می‌کردند و هم اکنون نیز زنان در معرض سوء رفتار و محرومیت از ارث قرار دارند. برخی اجتهادهای اسلامی تندرو ایشان را به انزوایی شدید و غیر شرعی گرفتار کرده است. علامه طباطبایی صراحتاً می‌فرماید: «آن مصیبتی که در گذشته گریبانگیر اسلام شد، فقدان اولیا و صالحان و عوام الناسی بوده است که دغدغه مجاهدت در راه دین و اهداف آن را داشته‌اند. و همین موجب شد که حاکمان، افرادی بی‌دین شده و تربیت نسل‌ها متوقف شود و سیری قهقراپی بیابد، حال آن که بنا بر تجربه‌های قطعی، تنها عقیده و نظر مثمر ثمر نیست و لازم است عقاید با تبلیغ و تربیت صحیح همراه شوند تا در نفوس قوام یابند.» [ص ۲۷۶]

بنابراین، جناب علامه مسئولیت کامل این امر را متوجه حکام و سردمداران می‌کند و نظریه اسلامی را - به عنوان برترین نظام حقوقی - مسئول نمی‌داند. وی حتی معتقد است تمدن غربی در احقاق حقوق پایمال شده زنان، به نوعی، از اسلام الگو گرفته است ولی در هر صورت به وجهی اساسی در این امر موفق نبوده است و هم اکنون در کلیه جوامع، اساس تربیت بر آن است که زنان در مرتبه‌ای پایین‌تر از مردان قرار دارند، و او (زن) به فرصتی طولانی در آینده نیاز دارد تا آثار ظلم‌هایی که در طی قرون گذشته بروی رفته است زودده شود. اما مسئله ناهماهنگی نظر و عمل از دو طریق اساسی امکان پذیر است:

قوانین بشری هنوز قانونی که به نحو کامل حقوق زنان را استیفا کند پدید نیامده است و افق‌های روشنی برای ظهور آن در آینده نیز پدیدار نیست. بنابراین، قانون اسلام برتر، واقعی‌تر و عادلانه‌تر است هر چند که ناهماهنگی نظر و عمل در مسئله زن، تلخی‌ها و منازعاتی را در برداشته است.

#### پانوشت‌ها

- ۱- فردریک انگلس، اصل العائله والمکيه والدوله، دارالتقدم، ترجمه الیاس شاهین، موسکو، ص ۵۰-۶۰.
- ۲- زهیر حطب، «تعاربه عصرالمراه»، مجله الفکر العربی، عدد ۸، ۱۹۹۵.
- ۳- علی وطفه، «الشواخص الاجتماعیه لوضعیه المراه الاغترابیه فی الوطن العربی»، مجله الفکر العربی، عدد ۸۲.
- ۴- سلوی خراش، المراه العربیه والمجتمع التقليدی المتخلف، بیروت، دارالحقیقه، ۱۹۸۱، ص ۲۲.
- ۵- فاطمه المرتبئی، الحريم السياسی، بیروت، دارالطلیعه، ۱۹۹۱.
- ۶- السید محمدحسین الطباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، قم ط ۳، بیروت، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۹۷۳، ص ۲۶۷.
- 7- Alfred B.JR. Haliburn, **Human Sex-role Behaviour**, Pergama General Psychology Series, New York, 1981, p. 2.
8. **Ibid.**, p. 7.
9. Marya Baker, **Sex Diffrences in Human Performance**, John Willy and Sons, (New York: 1987), p. 51.
10. **Ibid.**, p. 100.
- ۱۱- به فتاوی هر یک از السید محمدحسین فضل‌الله و شیخ محمد مهدی شمس‌الدین مراجعه شود.
- ۱۲- فاخر عاقل، علم النفس التربوی، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۸۴، نص ۴۶۵.

اول آن که افراد صاحب صلاحیت و جامع شرایط عدالت به قدرت برسند تا حکومتی عدل‌پرور متحقق شود.

دوم آن که پابندی به تربیت صحیح اسلامی متحقق شود. علامه طباطبایی در هر دو زمینه به مدد تفسیر قرآن کریم، فلسفه‌ای کامل ارائه می‌کند که در جای خویش قابل مراجعه است.

نظریه اجتماعی ایشان در یک مطلب اساسی خلاصه می‌شود، که آزادی زنان، عملاً، بسته به آزادی اجتماع انسانی است و با تجزیه اجتماع، به راه حل سودمندی نخواهیم رسید.

مطالعه روند تاریخ ثابت می‌کند که دسترسی به عدالت کامل ناممکن است. به همین جهت ممکن است درپاره‌ای موارد اعتراض‌هایی که جامعه‌شناسی اسلام را هدف قرار می‌دهد، واقعی جلوه کند. مثلاً قانون ازدواج در اسلام - با این که با فطرت منطبق است و واقع‌گراست ولی آزار روحی زنان را در برداشته و مشارکت ناخوشایند وی را با زنان دیگر در همسری مردی واحد به دنبال دارد، چه این زنان همسران وی باشند و چه کنیزان. هر چند که هم اکنون دوره برده‌داری به سر آمده است، ولی زنان معتقدند که حل مسئله جنسی مردان حتی به صورتی عادلانه و در قالب نظام تعدد زوجات در شرع اسلام، احساس تحقیر و عذاب ایشان را در پی دارد. در جوامع پیشرفته نیز روابط نامشروع مردان با غیر همسران خویش از عوامل شکنجه روحی زنان است. بنابر آنچه گذشت می‌توان گفت در میان